

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز که بحثی را راجع به مقدار فحص به تعبیر ایشان خواندیم، اشاره ای به روایت به قول ایشان ابن وهب، یا معاویه بن وهب صحبت شد که گذشت. البته ما چون روایت را این دو صفحه قبل بوده، غالب روایاتی را که در این کتاب آمده بود، چه در متن، چه در هامش، خوانده بودیم ما هم خیلی دیگر چیز نکردیم. این هم ظاهرا خواندیم اما خیلی توضیح داده نشد. این روایت ابن وهب و ایشان در اینجا تعبیر به صحیحه کرده است، همین روایت ابن وهب را. ما فقط جوابی که دیروز اجمالا عرض کردیم که این روایت واحده ای است که اصحاب به آن عمل نکردند. عمل به آن مشکل است. چون ظاهر روایت این است که باید همین جور طلب بکند.

حالا یک توضیحی راجع به روایت ابن وهب هم عرض بکنیم که ایشان صحیحه دانستند و بینیم قابل قبول هست یا نه؟

دقت کنید روایت معاویه بن وهب را در کتاب کافی آمده، و بعد هم فقیه و بعد هم شیخ طوسی، در کتاب کافی در یک جا آورده، جلد هفتم، در ابواب میراث مفقود، باب میراث مفقود، در خود باب آورده روایت ابن وهب را. این در کتاب کافی.

از آن طرف هم ما هم نمی فهمیم چون این روایت ظاهرش در میراث مفقود نیست. هنوز هم نفهمیدیم. حالا ایشان چرا در آن میراث مفقود این را آورده، ما فعلا الان از او چیزی سر در نمی آوریم. یرد علمه الی اهله. همیشه شوخی می کنیم مگر اینکه مرحوم کلینی روحش را احضار بکنیم از ایشان سوال بکنیم. والا در این روایت توش عنوان مفقود نیست.

و در خلال بحث های گذشته کرا را عرض کردیم بعضی از عناوین ظاهرش مثل هم هست اما در عده ای شان در روایت حکمش خاص است. مثلا مفقود یک حکم دارد، لقطه یک حکم دارد، مجهول المالک یکی دارد، ودیعه یکی دارد. عرض کردیم این مطالب این طور نیست که حالا هر چیزی که در مجهول المالک، روایات که ظاهرش در مجهول المالک است. این روایت معاویه بن وهب که ظاهرش در مجهول المالک است. می خوانم حالا امروز دو مرتبه

چرا مرحوم کلینی در باب میراث مفقود آورده؟ نمی دانم. ما اقلا فقط اعلام بکنیم حالا بعد خود آقایان مراجعه بکنند راهی برایش پیدا بکنند. هیچ نقطه مفقود توش ندارد، من نمی فهمم چرا ایشان در میراث مفقود آوردند.

در کتاب مرحوم شیخ صدوق هم همین طور و در کتاب شیخ طوسی هم در باب میراث آمده. لکن شیخ طوسی منفردا غیر از این طریقی که کلینی و اینها هست، در کتاب دیون هم آورده است. همین صحیححه معاویه به قول ایشان صحیححه معاویه بن وهب. و مرحوم صاحب وسائل هم همین کار را کرده است. هم در کتاب دیون آورده دین آورده باب ۲۲ کتاب دین، و هم در میراث، البته ایشان میراث مفقود را دیگر جداگانه صاحب وسائل قرار نداده. این یک راهی دارد صاحب وسائل گاهی اوقات جمع می کند پنج شش تا عنوان مثلا جمع می کند، ربطی هم به هم ندارند. شوخی می کرد می گفت مرحوم آقا قائل به ربط نیستند. بایی که ایشان گذاشتند باب میراث الخنثی است و ما شبهه، یک عده از این موارد مثل میراث خنثی

س: مجهول المالک هم در واقع همان مفقود است

ج: مفقود کسی است که رفته سفر جایش پیدا نیست، می شناسیمش

س: کسی افتاده و مجهول المالک شده

ج: خب می گوئیم چون روایت دارد که چهار سال نمی توانیم از آن خارج بشویم.

مجهول المالک کسی که مالکش معین است. بچه دارد، زن دارد، رفته خبرش نیست. یک سوال این است که آیا اموالش را تقسیم بکنند به ورثه بدهند، زنش برود شوهر بکند. سوالات، آنجا حکم خاص دارد، لقطه گفته یک سال، اصلا آنجا هم دارد که چهار سال، آنجا هم باید به حاکم مراجعه کند، حاکم چهار سال برایش ضرب الاجل می کند یا اگر وقتی مراجعه به حاکم کرد، چهار سال بیشتر باشد.

دو تا رأی هست، رأی مشهور این است که حتی اگر ده سال این خانم صبر کرد و اموالش را نگه داشتند، بعد به مراجعه کرد، بعد از ده سال چهار سال حاکم قرار می دهد. این رأی مشهور است. مشهور الان بین فقهای ما این است. لکن روایات معتبر دارد که نه، آن مدت ده سال حساب می شود. اگر ده سال بود دیگر نمی خواهد چهار سال صبر کند. این روایت معتبر دارد. آقای خویی هم خلافاً للمشهور چون ایشان خیلی مخالفت مشهور می فرمایند، اینجا هم این روایت را قبول فرمودند. تصادفاً خود بنده خیلی مخالف مشهور نیستم، اما اینجا مخالفت کردم عقیده خودم هم همین است که اگر چهار سال گذشت کافی است. لازم نیست چهار سال بعد از مراجعه به حاکم باشد. حالا دیگر وارد این بحث نمی شویم چون بحث مستقلى است برای خودش.

به هر حال این اصطلاحاً مفقود است. اما غیر از مجهول المالک است، مفقود غیر از مجهول المالک است. این حکم خودش را دارد.

عرض کنم حضورتان که صاحب مرحوم تهذیب هم در جلد شش آورده، در کتاب دیون آورده، و هم در جلد ۹ در میراث آورده مثل کتاب کافی. مثل مرحوم کلینی و از کلینی هم گرفته است. در جلد نه آورده. در جلد شش از راه دیگری آورده که حالا عرض می‌کنم. چون نگاه کردم گفتم حالا این توضیحات بالاخره ما چند روز است بحث رجالی می‌کنیم این بحثش را هم تمام بکنیم. یاد می‌آید حدیث را اینقدر بررسی نکردیم، در ذهنم این طور بود. اگر اشتباه هم کردم بررسی دوباره است حالا اشکال ندارد.

اما در کتاب کافی که در میراث مفقود آورده که واقعا هم هنوز نمی‌دانم چه سری داشته که ایشان در میراث مفقود، چون روایت اصلا در باب مفقود مصطلح نیست. می‌گوید یک کسی پیش پدرم کار می‌کرد و بعد رفته و خبری از او نداریم و نه وارثش را می‌دانیم و نه کسی. مجهول المالک است این، لقطه هم نیست، مجهول المالک است.

به هر حال این روایت در کتاب کلینی اینجوری است: علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید؛ عرض کردیم شواهد ما نشان می‌دهد که این محمد بن عیسی به ایران آمده، به قم آمده. به نظر ما این طور است، نوشته نشده به نظر ما این طور است. عده‌ای از اینهایی که به ذهن ما به عراق رفتند از ایشان در قم نقل کردند. یکی هم علی بن ابراهیم است. عرض کردیم مواردش در کافی هم زیاد است. شرح نسخه‌اش و اینها را دادیم. چند موردی هم دارد علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد، ظاهرا عن ابیه درست نباشد. شواهد مویدش نیست. ایشان از محمد بن عیسی نقل می‌کند. آثار محمد بن عیسی را در قم آورده. من جمله مرحوم محمد بن احمد از ایشان نقل می‌کند صاحب نوادر الحکمه. مرحوم سعد بن عبدالله، عده‌ای از قمی‌ها دیگر، وارد آن بحث نمی‌شوم.

و کتاب‌های متعددی آثار متعددی پیش ایشان بوده، خیلی مرد با شخصیتی هم هست. فضل دارد که من مثل ابی جعفر محمد بن عیسی. لکن مرحوم ابن الولید معتقد بوده که این محمد بن عیسی مشکل دارد. مشکلات محمد بن عیسی آن طور که در مجموع کلمات، چون این هم باز هم عبارت ابن الولید روشن نشده. ما به ذهنمان می‌آید دو تا مشکل ایشان دارد به قول مرحوم ابن الولید؛ یکی اینکه جاهایی نقل می‌کند که معلوم نیست ایشان درک کرده باشد. شبهه درک دارد ایشان. چون دارد و ما کان فیه عن محمد بن عیسی باسناد منقطع، ظاهرا اسناد منقطع مال محمد بن عیسی باشد.

و ما عرض کردیم آقایان زدند به اسناد منقطع را به یونس. من این را چون چند دفعه فقط گفتم توضیح زیادی می‌خواهد، چون الان وقت اینها نیست، لکن به طور مختصر بگیرید چون خیلی آثار دارد بعد. من به ذهنم می‌آید که مرادش یونس نیست فقط. ممکن است راجع به یونس هم اسناد منقطع تصور کرده، اما غیر یونس هم دارد. مثلا ما کتابی مقدار زیادی معتنا به از روایت حریر داریم، نسخه یاسین ضریر،

به نظرم می آید این یاسین حالا غیر از اینکه ضریر بوده، کور بوده، ساکن بصره، اهل بصره بوده و چه مقدار اطلاع به میراث کوفه داشته که کتاب حریر باشد، به ذهن من می آید که بعید است محمد بن عیسی ایشان را درک کرده باشد. به ذهن من فعلا این طور می آید. یعنی این یک نکته گفتم عرض کردیم بخواهیم شرحش بدهیم دو سه درس می شود. فعلا دیگر شرحش نمی دهیم. موارد دیگر هم دارد من یک مورد مثال زدم، بقیه اش را آقایان اگر خواستند روی آن کار بکنند.

ابن الولید می خواهد بگوید اینها منقطع است. این اسناد منقطع است. حالا مثلا ایشان اسناد منقطع در حقیقت از او ندیده. ولو می گوید عن یاسین ضریر این به نحو وجاده بوده، او را درک نکرده، کتابش را نقل می کند. نسخه را دیده نقل کرده، نسخه حریر به روایت یاسین ضریر. ایشان شبهه دارد ابن الولید در این جهت. خوب دقت کنید. از آن طرف مرحوم نجاشی بعد از اینکه کلام را نقل می کند، می گوید استاد ما ابن نوح که در بغداد بود بعد هم منتقل به بصره شد و در بصره فوت کرد، ایشان گفته حرف های ابن الولید خوب است اما در این محمد بن عیسی نجسبید به ما. ما ادری ما رابه فیه، رابه بخوانید، منشأ ریب و تردد ایشان چیست؟ رأیه نه، ما رابه فیه. چرا ابن الولید در ایشان ریب دارد؟ لانه کان علی ظاهر العدالة و الثقة؛ بعضی از این عبارت این جور فهمیدند که ابن الولید ایشان را تضعیف کرده یعنی تضعیف رجالی. مرحوم ابن نوح ایشان را توثیق رجالی کرده. توجه نشده به عبارت.

مرحوم ابن نوح می گویم چون اینها گفته نشده من این چند تایی که گفته نشده می گویم، خیلی هم تا حالا گفتم تکرار کردم شاید سالی یک بار دو بار می گویم، مرحوم ابن نوح از این عبارت مرادش این نیست که توثیق رجالی بکند. دقت می کنید؟ چون توجه نشده است. مراد ابن نوح از این عبارت این است که بگوید شما از کجا گفتید اسناد منقطع است؟ شما فرض کن مثلا می گوید عمر محمد بن عیسی نمی خورد از یاسین؛ چون محمد بن عیسی از خاندان عبید است، از خاندان یقطین است. عرض کردم یقطین از شخصیت های بزرگ خاندان بنی عباس است. چون از فداکاری هایی در راه تشکیل حکومت بنی عباس، به خراسان سفر کرد با ابو مسلم و در جنگها خیلی، تا این تشکیل حکومت بنی عباس. لذا اولادش هم خیلی پیش دستگاه بنی عباس و نوه هایش صاحب قدرت و مقام بودند. ولو یکی دو تا از این اولادش اصلا با بنی عباس نبودند، جزو شیعیان بودند، مثل علی بن یقطین، مثل یعقوب بن یقطین، مثل خود همین عبید، جد ایشان. عبید هم گفته شده شیعه بوده است. پس این محمد نوه محمد است، عبید هم پسر یقطین است. اینها شخصیت اجتماعی هستند.

شاید یاسین ضریر مثلا این یک ساله بوده، شش ماهه بوده، چون شخصیت بودند گفتند در شخصیت ها به آنها اجازه می دادند از باب تبرک، شاید ایشان. ابن نوح می گوید مادام شما قبول دارید که محمد بن عیسی خوب دقت بکنید، شخصیت است و کان علی ظاهر العدالة

و الثقة، این را که قبول دارید که. تا گفت عن یاسین ضریر قبول بکنید، نگویید اسناد منقطع است. روشن شد؟ چون این عبارت الان شاید خیلی ها بد فهمیدند به نظر ما نکته این عبارت را رجالی فهمیدند. یعنی فهمیدند مرحوم، خود شیخ طوسی، یکی از آنها شیخ طوسی است بگیرد تا زمان ما. از این چون شیخ طوسی دارد که محمد بن عیسی بغدادی یونسی ضعیف استثناء ابن الولید من رجال نوادر الحکمه. ایشان اینجور فهمیده، ضعیف. ما این جور حالا می گویم دیگر کم ترک الاول للاخر.

به نظر ما مرحوم نجاشی وفاقا لاستادش ابن نوح این جور نفهمیده است. فهرستی به اصطلاح بنده، فهرستی با آن برخورد کرده. فهرستی مراد این است.

س: چه قرینه ای هست بر این فرمایش شما

ج: چون گفت باسناد المنقطع نه اینکه اشکال در خود محمد، چون این در حدود ۲۲ نفر، ۲۱ یا ۲۲ نفر در این استثنا آمده است. دقت می کنید؟ تمام این مواردی که در استثناء آمده مطلق است جز دو مورد یا سه مورد. مثلا ما کان فیه عن سهل بن زیاد، ما کان، مطلق است. دارد ما کان فیه عن محمد بن عیسی باسناد منقطع، پس اشکال سر محمد بن عیسی نیست، اسناد منقطع است. یا دارد ما ینفرد به حسن بن حسین لولوی، یکی از موارد مشکل رجال نجاشی الان همین است دیگر. ایشان دارد که ما ینفرد به حسن بن حسین لولوی استثناء کرده، خود نجاشی در ترجمه حسن بن حسین لولوی گفته ثقة. چون آن عبارت رجالی فهمیدند، ملتفت نشدند که ابن الولید نمی خواهد بگوید حسن بن حسین ضعیف است. نجاشی هم نفهمیده. مرحوم ابن الولید می گوید منفرداتش قبول نیست. و لذا این منافات ندارد فی نفسه ثقة باشد منفرداتش قبول نباشد. این مشکل ندارد که

س: منفردات همین نشانه ضعف است دیگر

ج: نه ببینید چون مرحوم ابن الولید حدیث شناس است. اینها را مقارنه می کردند. این کتاب مرحوم نوادر الحکمه مقابلش بوده دیده ده تا مورد است که فقط دقت کنید منفردات یعنی چه، یعنی حسن بن حسین لولوی از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند که در نسخه دیگر ابن ابی عمیر نیست. منفردات مراد این است.

س: مصداقی مصداق خاصی مد نظرشان بوده یا

ج: قطعا همین طور بوده، قضیه خارجی است. یعنی اینها می آمدند می دیدند، مثل خود احمد بن هلال. الانش هم داریم احمد بن هلال چیزی از ابن ابی عمیر نقل می کند که کس دیگری نقل نکرده. این را می گویند منفردات.

اهل سنت هم دارند. اهل سنت روی روایت گرفتند یعنی روی رجال؛ مثلاً گفتند مثلاً فرض کنید ذهری چند تا شاگرد داشته، گاهی یک مطلبی را یکی از شاگردان منفرداً نقل کرده، آنها اینجوری حساب کردند.

س: امرش ثقه باشد نقلش چرا حجت نباشد ولو منفرد باشد؟

ج: خب همین می‌گویند شدوذ درست می‌کند. چون گاهی اوقات یک ثقه‌ای که خیلی جلیل است، ده تا راوی معروف دارد. از این ده تا یکی نقل می‌کند.

دیگر حالا اگر بخواهیم این مناقشه را ادامه بدهیم بحث تمام می‌شد و چون این باید ریشه‌هایش را بگویم توضیح بدهم تا روشن بشود. خوب دقت بکنید در کتاب این استثنایی که شده مثلاً ابن عبید را می‌گوید ما کان فیه عن محمد بن عیسی بن عبید باسناد منقطع. پس اشکال ابن الولید اسناد منقطع است. اشکال روی خود محمد بن عیسی نیست. جواب ابن نوح؛ شما قبول دارید ایشان آدم بزرگواری است؟ قبول دارید محدث است؟ قبول دارید حدیث شناس است؟ این ورع و تقوایش اجازه نمی‌دهد بگوید عن یاسین و درک نکرده باشد، به نحو وجاده باشد. لانه روشن شد؟ لانه کان علی ظاهر العدالة و الثقة. چرا شما ریب دارید؟ ما رابه؛ چرا اشکال دارید؟ چرا خیال می‌کنید اسناد؟ فوقش می‌گویید زمانش نمی‌خورد. خب شاید محمد بن عیسی شخصیت اجتماعی بوده یاسین ضریر این بچه تازه به دنیا آمده، خب همین رساله ابو غالب زراری که الان داریم ما، مرحوم ابی غالب که شیخ الشیعه فی الزمانه، این رساله را به نوه‌اش نوشته است دیگر. اصلاً این رساله را خطاب به نوه‌اش. اجازه هم داده کتب، نوه‌اش دو سالش بوده، برای اینکه اتصال اسانید از بین نرود. تصریح می‌کند نوه دو ساله بوده. این رسم بوده که اگر عظمتی طرف روشن شد؟

ایشان می‌گوید مادام که قبول، ما هم حرف ابن نوح را قبول داریم انصافاً. لذا ما هم الان خود من باشم فی طبعه میلم به حرف ابن الولید است که اسناد منقطع است. لکن حرف ابن نوح هم درست است خب، صیرافی هم که خب حرف بدی... می‌گوید مادام قبول دارید شخص ثقه است و جلیل و عدل است، چطور می‌شود بگوید عن یاسین ضریر به نحو وجاده باشد؟ خب می‌داند که عن به اصطلاح آقایان محدثین عن عنه مساوق با اتصال است. اگر عن عنه مساوق با اتصال بود حالا به ذهن شما مستغرب بیاید، بیاید، ریب دارید، لکن عدالت او و وثاقت او و جلالت او اقتضا می‌کند که دروغ نگوید. اقتضا می‌کند که وقتی تعبیر به عن می‌کند یک وجهی برای او بوده است.

س: بالاخره این قابل اثبات نیست بالاخره یا درک کرده بود یا در زمان

ج: قابل اثباتش به وثاقت اوست

س: نه این که درک کرده باشد زمان او

ج: نمی دانیم ایشان می گوید مادام ایشان خودش ثقه است و جلیل القدر است و می گوید عن فلان، شما قبول کنید. شما تا یقین به

خلاف پیدا نکردید، و لذا گفت رابه، نه آنجایی که قطعی باطل است. ما رابه، این ریب و شک شما از کجا آمده؟ دقت می کنید؟

و انصافا این کلمات قدمای اصحاب ما بین مکتب بغداد و مکتب قم، و درست هم هست. الان همین روایت محمد بن عیسی در کتاب

فقیه هم هست. با اینکه شاگرد ابن ولید است. این اشکال سر محمد بن عیسی نبوده، اشکال سر اسناد منقطع در عده ای از روایاتی که اصلا

نقل می کرد از یاسین ضریر مثل همین مثالی که من الان عرض کردم. این می گفتند که این نمی خورد به او نمی خورد.

به هر حال این روایت را مرحوم کلینی از طریق محمد بن عیسی از یونس نقل می کند. عرض کردم طریق خوبی است. قمی ها اشکال

داشتند رویش اما بد نیست.

آنچه که الان در کتاب کافی است این است که یونس حالا این نسخه اینجا نوشته ابن ابی ثابت، آن که در نسخه چاپ شده کافی هست،

ابی ثابت و ابن عون. اسم دو نفر آمده است. اما در کتاب فقیه عرض کردم فقیه اصولا از یونس کم نقل می کند، یک. طریقتش هم به یونس

نمی دانیم. چون عرض کردم حدود نود تا حالا کم و زیاد و بعضی تکراری، اسم در کتاب فقیه هست افراد هست که ایشان به اسمشان ابتدا

کرده، طریق به آنها ندارد. یکی هم یونس است.

س: در مشیخه نیاورده

ج: نیاورده در مشیخه.

س: یونس بن عبدالرحمن؟

ج: یونس بن عبد الرحمن

در مشیخه طریق به ایشان ندارد. البته من در حد احتمال در همه اش که نمی شود گفت در نود و خرده ای، مرحوم حاجی نوری در

مستدرک اینها را استخراج کرده، اگر آقایان خواستند نگاه کنند، کل اسمائی که ایشان شاید بعضی هایش تکراری باشد. من خودم یک

شرحی دارد حالا که این چرا این کار شده، یک مقدارش احتمالی است که من دادم. یک مقداری اش شاید چون شیخ صدوق فهرست

داشته، چون یک عده از مشاهیر هستند که ایشان طریق به آنها ندارد، یکی یونس است. خیلی بعید است که به مشاهیر طریق نداشته باشد.

احتمالی نه در همه در عده‌ای در بعضی هایش هم احتمال دیگر، که آن عرض کردم شرح‌هایی دارد که جایش اینجا نیست، چون مقارنه شده با کتاب فقیه احتیاج به شرح خاص خودش را دارد.

احتمال دادم من که در عده‌ای از موارد در فهرست ایشان آورده است. دیگر در مشیخه ذکر نکرده، احتیاج ندیده است. به هر حال روایات یونس در کتاب فقیه زیاد نیست. یک دو سه تایش همین جاست. در همین باب مفقود و اینها است. اما زیاد نیست. نمی‌دانم ده تا پانزده تا است کل روایاتش در کل فقیه ده پانزده تا است.

در کتاب فقیه فقط ابن عون دارد. خیلی هم عجیب است یعنی واقعا هر چه ما... ما نه ابن عون را فعلا توانستیم بشناسیم نه ابی ثابت را شناختیم. خیلی هم بعید می‌دانم. احتمال نمی‌دهم یونس بن عبدالرحمن فوق العاده جلیل القدر است، از اجلای اصحاب است، فوق العاده جلیل القدر است. از مثلا افراد مجهولی مثل ابی ثابت این کنیه یک شخصی بوده که الان ما نمی‌شناسیم. یا ابن عون مثلا. به هیچ نحو الان در کل کتب اربعه چند تا روایت هست. همه‌اش هم یونس است. به ذهنم از ابن عون همه‌اش هم یونس است. هیچ نتوانستیم بشناسیم که این ابن عون در اینجا کیست. فعلا راهی پیدا نکردیم.

لکن از آن طرف هم همچنین تقریبا برای ما قطعی قطعی است نباید شخصیت عادی باشد. مثل یونس بن عبدالرحمن نباید از یک شخص عادی این مطلب را نقل بکند.

س: از طریق اصحاب اجماع شما مبنا را ...

ج: قبول نداریم آن که اصلا اساس ندارد.

و بالاسناد این در این کتاب وسائل در ابواب میراث خنثی آورده است. شماره دو از باب شش میراث خنثی، عن یونس عن ابن ابی ثابت، حالا اینجا که در این کتاب که یک ابنی هم اضافه کرده، این مشکل‌تر است دیگر؛ چون باز ابن ابی ثابت را فعلا در کتب، اما ابو ثابت چرا، عن ابی ثابت و ابن عون، در فقیه ابن عون تنها، خیلی بعید می‌دانم شخصیت کاملا مجهولی باشد، خیلی بعید می‌دانم. بعدش هم معاویه بن وهب که از اجلاء طایفه است، خیلی عجیب است، دو طرف از اجلاء، وسط کاملا مجهول، یعنی کاملا هیچ آشنایی از او نداریم جز اینکه در چند تا روایت اسم ابن عون آمده که یونس هم نقل کرده عن معاویه بن...

به هر حال البته مراد استاد این نبوده است. فکر نمی‌کنم و الا خود شأن استاد اجل است که این را صحیح بنویسند. فعلا ما نمی‌توانیم خوب دقت بکنید فعلا حد علم را من دارم می‌گویم نه حد واقع، ممکن است در حد واقع هر دو از اجلای اصحاب هستند. ما فعلا حد علم ما توقف است نمی‌توانیم بشناسیم حدیث را الان کاری برایش نمی‌توانیم انجام بدهیم

س: استاد راوی کتاب معاویه بن وهب آن صحیح و مثلاً مجهول را جابجا کرده باشد

ج: شاید، احتمال، می‌گویم حد علم ما فعلا گیر است، حد علم خودم را دارم عرض می‌کنم. این که عده‌ای از بزرگان مثل اخباری‌ها می‌آمدند می‌گفتند مثل یونس اجل شأن است چطور از مجهول، راست است آن حرف‌هایش هم هست، آن هم قابل انکار نیست. خود ما هم قبول داریم خیلی بعید است مثل یونس بیاید از یک فرد فوق العاده نقل بکند. اصلاً که نمی‌شناسیم هیچ آشنایی با او نداریم. خیلی بعید می‌دانیم انصافاً حق با آنها هم هست با اخباری‌ها. اما خب به هر حال ما مکلف به علم هستیم دیگر نه مکلف به واقع.

فعلا به حد علم ما این دو نفر کاملاً مجهول هستند. یعنی هیچ آشنایی نداریم

س: متعارف این است دیگر. انسان‌های بزرگ همیشه

ج: اشتباهاتشان هم بزرگ است هان، از آن لحاظ... می‌گویند انسانهای بزرگ خطاهایشان هم بزرگ است.

س: اینها که نمی‌آیند از یک بچه طلبه روایت نقل بکنند

ج: خب این همان حرف من است شما تکرار می‌فرمایید

جدیدش این بود که من بعد عرض کردم که انسان‌های بزرگ خطاهایشان هم بزرگ است.

س: ۲۷:۲۳

ج: به نظرم در کل کتب اربعه سه تا یا چهار تا است. آن هم ابن عون، ابو ثابت نه. می‌گویم خیلی خیلی برای ما تعجب آور است من

شخصاً خب دیگر کار من است سالهاست در اسانید کار کردم، خیلی برای من تعجب آور است که این را ما چه کار بکنیم.

اخباری‌ها می‌گویند قبولش می‌کنیم؛ چون یونس هست، آن طرفش هم معاویه، خب دو طرف خیلی جلیل القدر هستند، هم بعید است

که مثلاً یک فرد خیلی عادی بیاید از معاویه نقل بکند، و یونس از این فرد عادی نقل بکند.

به هر حال فعلاً من علم خودمان را می‌گوییم حالا آن واقع را عندالله سبحانه و تعالی

به نظرم این سه چهار تا بیشترش در کافی است، کافی هم بعد از آن، این یکی در کتب ثلاثه است ابن عون. اما به نظرم دو سه مورد آن در کافی است و بعدش هم تهذیب دارد ابن عون را.

عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله عليه السلام.

پس این یک موردی است که هر سه بزرگوار نقل کردند. این در کتاب میراث است.

فی رجل كان له على رجل حق ففقد

س: موردی نداریم مثلاً یونس از ضعفاء و اینها نقل کند؟

ج: ممکن است احتمال دارد، الان در ذهنم که نمی آید، خب لا اقل روایت پیشش ثابت بوده یا کتاب پیشش ثابت بوده. می گویم ما الان به لحاظ، چون خیلی غریب هم هست یعنی مطلب فوق العاده خیلی غریب است.

س: امام رضا علیه السلام ایشان را نهی می کردند و ایشان از

ج: آن وقت از آن طرف هم ببینید چون ما به اصطلاح یک راهی که بنده دارم شاید دیگر برایتان کاملاً واضح شده، سند را که می خوانیم متن هم با همان. مثلاً توی متن هم یک مطلبی است هیچ جای دیگر نیامده. خب وقتی سند هم خیلی عجیب غریب بود آن متن عجیب و غریب هم باید توقع داشته باشیم. آخر مشکل این است. یک متنی است که جای دیگر نیامده است. آن متن این است که شما همین جور طلب کن. آقا طول کشید، دو سال، می گوید همین جور ادامه بده. اصلاً جایی نیست، ما در هیچ مورد در مجهول المالک چنین چیزی نداریم. در لقطه یک سال داریم، در مفقود چهار سال داریم. این بگوید همین جور ادامه بده. این خود مطلبش، هم سندش عجیب و غریب است، هم مطلبش عجیب و غریب است. هر دو خالی از غرابت نیستند.

لذا من دیروز اگر یادتان باشد، چون می گویم می خواستم توضیح بدهم دیروز عرض کردم که این مطلب عمل ندارد اصحاب به آن... بله اهل سنت از امیر المومنین (ع) در مفقود این را نقل کردند. که این همین جور باید طلب را ادامه بدهد، حق ندارد اموالش را، تا یقین یقین به موتش پیدا بشود. اما ما نداریم خود ما نداریم. در کتب اهل سنت در مفقود عن علی (ع) دارد و به عنوان موارد خلاف بین مثلاً علی و یکی دیگر نمی دانم عمر است کیست، زید است، زید بن ثابت، قال فلان به اینکه چهار سال و قال علی (ع) نه طلبه. پس این روایت هم به لحاظ سند مشکل دارد، روشن شد؟ متنش هم مشکل دارد. چون اگر دقت کرده باشید من همیشه سند را جوری بررسی می کنم روی

متن موثر است؛ یعنی این دو تا را از هم جدا نمی‌کنیم. سند را یک طرف بگذاریم متن را یک طرف. ما می‌گوییم وقتی سند عجیب و غریب شد نشناختیم، این توقع را نباید داشته باشیم که متنش خیلی نقی باشد. قاعدتا متنش هم مشکل دارد دیگر، مثل هم هستند دیگر، به هم می‌خورند.

بعد دارد ففقه، این شاید توی مفقود روی این جهت آورده، لکن مفقود مال زوج است، مال شوهر است، مال میراث است، و لا یدری عین هو، عین یطلبه، و لا یدری احی هو او میت، و لا یعرف له وارثا و لا نسبا و لا ولدا؛ نه نسبی از، این نباید مراد میراث مفقود باشد. چرا کلینی این را در میراث مفقود آورده، نمی‌دانیم. شیخ صدوق هم آورده، شیخ طوسی هم توی... اعجب قصه، و منهم صاحب وسائل. ایشان هم در میراث مفقود آورده است.

س: شاید تقطیع شده روایت. داشته کلمه‌ای چیزی که این مال این مطلب است. تقطیع کردند یک تکه را آنجا آوردند.

ج: خب شاید که آمد تأیید ما می‌کند که به هر حال مشکل است عمل به روایت مشکل است.

قال اطلب؛ ادامه بده، طلب بکن. قلت فان ذلک قد طال، طول کشید، فاتصدق به؟ قال اطلبه؛ خیلی عجیب است. باز دارد اطلبه. این مضمون را الان ما نداریم که همین جور طلب را ادامه بدهد و محدودیت ندارد. همین جور طلب بکن و سوال بکن مال کیست.

س: شاید قبل از یک سال بوده، مثلاً قبل از یک سال اطلبه مثلاً

ج: عرض می‌کنم همه‌اش به شاید نفرماید. این شاید حل مشکل نمی‌کند آخر.

این راجع به این روایت در کتاب کافی و فقیه و تهذیب. و بعدها هم در مثل وسائل

عرض کردیم یک بار دیگر مرحوم شیخ طوسی این حدیث را نقل کرده در کتاب دیون، و در وسائل در جلد ۱۳ آمده است. این چاپی که دست من هست، چاپ مرحوم آقای ربانی. در کتاب دین بعد از باب تجارت، در جلد ۱۳ در باب ۲۲ کتاب دین آنجا... آنجا شیخ طوسی منفردا نقل کرده است. آن دیگر در تهذیب نیست، در کافی و فقیه نیست. از منفردات شیخ طوسی در کتاب تهذیب است.

آن وقت آنجا باز یک مشکل از راه دیگر دارد. این هم واقعا تعجب آور است. مرحوم شیخ طوسی که این را آورده، قبلش یک روایت دارد ابتدا کرده به اسم احمد بن محمد. قبل از این مباشر... قبل از آن دارد حسین بن سعید. یک روایت دارد از حسین بن سعید، بعد روایت، اسمش احمد بن محمد، بعد دارد عنه، این عنه قاعدتا باید به احمد بخورد چون نزدیک‌تر است. صاحب وسائل هم به احمد زده.

اگر نگاه کنید وسایل را ایشان زده به احمد. دارد الشيخ الطوسی باسناده عن احمد باز گفته و عنه. صاحب وسائل، قاعده اش هم همین است دیگر به اقرب زده می شود. قاعده اش هم انصافا همین است. لکن چون شیخ طوسی در مواردی در کتابش این خلط شده، احتمال دارد به حسین بخورد. اما ایشان به احمد زده، ظاهرش که فعلا به احمد زده؛ چون دارد احمد بن محمد بعد دارد و عنه.

در آنجا دارد و عنه عن حماد بن عیسی عن معاویة بن وهب. این هم خیلی عجیب است. اگر عنه اش به احمد بخورد که ظاهر عبارتش است وصاحب وسائل زده، و این هم که آقای خوبی فرمودند در آن حاشیه حدیث صحیح است، نظرشان به آن سند است. و مراد از صحیح یعنی احمد بن محمد بن عیسی ثقه، حماد ثقه، و معاویة بن وهب هم ثقه. لکن مشکل انقطاع سند دارد؛ چون احمد از حماد نقل نمی کند. حسین بن سعید از حماد نقل می کند. احمد از حماد نقل نمی کند. احمد از حسین از حماد نقل می کند اما خود احمد نقل نمی کند.

س: مشکل طبقه است یا اینکه اصلا نقل ندارد

ج: ندارد اصلا قبل از آن فوت کرده، نقل ندارد از ایشان.

دقت می کنید؟

اگر در اینجا نسخه این طور بخوانیم، حالا مشکل اینجایی هم که شیخ طوسی منفرد دارد، کار را هم ایشان مشکل کرده، این روایت اول که خواندیم منفرد نبود، مشکل سر ابن عون و ابی ثابت بود. اینجا مشکل سر این است که شیخ طوسی که منفرد آورده، همین هم است. سبحان الله متن هم یکی است. خوب دقت کنید متن عوض نشده. متنش هم مثل همین است هیچ فرقی نمی کند. و این هم خیلی عجیب است. چون اگر این جور باشد باید بگوییم احمد اگر آمده کوفه به نحو وجاده از کتاب حماد نقل کرده است. باید بگوییم وجاده بوده است. یا کتاب معاویة بن وهب نسخه ایشان به نحو، چون ایشان درکش نکرده است.

اگر حسین بن سعید دارد مشکل ندارد. لکن حسین بن سعید عرض کردم البته از من پرسند احتمال دارد چون این در کار شیخ شده این، مشکلی پیش شیخ طوسی نیست. این که جابجا عنه را بنویسد دارد در کتاب شیخ دارد. اما چون زیاد که نیست نسبت مثلا نود درصد، هشتاد درصد، که ما مثلا بگوییم... اما دارد در شیخ هست مواردی از این خطا هست.

صاحب وسائل هم به احمد زده. و این هست این کلا این مشکل در کتاب شیخ طوسی وبعد در کتابهای بعدی مثل وافی، مثل بحار، مثل وسائل، این کتابهای بعدی که آمدند در اینکه ضمیر به کی بر می گردد، اینها هم اختلاف دارند. تصادفا نشد من کتاب جامع الاحادیث را نگاه کنم. اگر دین جامع الاحادیث این داشته باشد نمی دانم دارد یا ندارد.

س: استاد قبل و بعدش عنه عن فضاله است.

ج: آهان، بله، عنه عن فضاله هم حسین است. اما ایشان صاحب وسائل، بعدی هم زده به عنه به احمد با اینکه عن فضاله است. احمد فضاله را هم درک نکرده است. آن که فضاله و حماد بن عیسی را درک کرده، حسین است. باید قاعدتا حسین بن سعید باشد. عرض کردم خیلی ما مشکل نداریم در این جهت. لکن یک نسبت بالایی نیست. الان در ذهنم دقیقا نیست، ممکن است نسبتش چهار پنج درصد باشد، در کل تهذیب یا سه چهار درصد. چون نسبت خیلی بالا نیست، نمی توانیم به مجرد این حکم بکنیم. اگر احمد بزیم که ظاهر عبارت است حدیث بعدی هم تصادفا نگفتم، راست است، باز دارد و عنه عن فضاله، این باز به حسین می خورد. خود صاحب وسائل ضمیر را زده باز به احمد. احمد عن فضاله، خب این خلاف ظاهر است احمد از فضاله هم نقل نمی کند.

غرض به هر حال این نکات فنی را گفتیم خدمتان عرض بکنیم. حالا چرا این حدیث با اینکه به قول معروف نکته ای دارد این طور مبتلا شده به ابهام در سندش و مصدرش، این را هم نمی دانیم. چون متنش کمی منکر است، کمی شاذ است، سندش هم و مصدرش هم به این مشکل برخورد. واقعا شیخ اشتباه نکرده، واقعا در کتاب احمد بوده، و در کتاب احمد از حماد نقل کرده، سندش توش، چون باید این طور باشد، احمد عن حسین بن سعید عن حماد. این درست است این مشکل ندارد. این کلمه حسین بن سعید توی کتاب احمد افتاده بوده!

به هر حال آن روایت خوب دقت بکنید به حسب آن راهی که ما داریم، خوب می گویم دقت می کنید، حالا من استظهار کردم ضمیر به یکی دیگر بر می گردد آن بحث دیگری است. به حسب آنچه که از کتاب تهذیب چون منفرد هم هست متأسفانه این مقدار از انفرادات شیخ طوسی است. ما جای دیگر هم نداریم این سند را.

ببینید جامع الاحادیث این را از کی استخراج کرده؟ از احمد یا حسین بن سعید؟

س: احمد است، حسین بن سعید ندارد.

ج: این روایت معاویه بن وهب را

س: بله

ج: از احمد.

صاحب وسائل، ظاهرش هم همین طور است انصافا ما هم که باشیم همین را حکم می کنیم. پس بنابراین این روایت هم مشکل دارد. خیلی عجیب است با اینکه سعی شده دو جا هم بیاید از دو مصدر مختلف هم بیاید. یکی کتاب و خیلی هم عجیب است انصافا بینی و بین الله هم، هم متنش عجیب است و هم مصدرش؛ یعنی ما الان شواهد کافی داریم که این روایت هم در کتاب احمد بوده که شیخ نقل کرده، هم در کتاب یونس بن عبدالرحمن. هر دو هم از مصادر مهم اصحاب هستند. این دیگر قدر متیقن ظاهرش است. در کتاب احمد و در کتاب یونس بوده، لکن هم متنش غریب است و هم هر دو یک مشکل دارند. کتاب یونس مال بعد از یونس مشکل دارد، کتاب احمد مال بین او و حماد مشکل دارد. ارسال دارد. متن روایت هم که غرابت دارد که اطلبه باشد.

پس بنابراین این حدیث معاویه بن وهب را عرض کردیم هم فعلا به لحاظ سندی مشکل دارد، ما احترام می کنیم چون دوتا مصدر مهم اصحاب است. هم فعلا به لحاظ سندی مشکل دارد، هم به لحاظ مضمون و فتوایی که در آن هست، و مطلبی که در آن هست، انصافا مشکل دارد.

و شواهد فراوانی که ما داریم یا حالا ودیعه بوده، یا مجهول المالک بوده یا مفقود بوده یا لقطه بوده، هر عنوانی را حساب بکنیم ما نداریم اطلبه. طلب به این معنا نداریم. مگر بگوییم مراد از طلب مثلا ودیعه بوده، و مراد از اطلب دست به آن زن، صبر کن تا صاحبش بیاید. مثلا این طور اطلبه یعنی این. چون در ودیعه می شود دست نزد، چون صیانت است و فحص هم در آنجا لازم نیست. مراد از طلب نه فحص باشد یعنی ولش کن مال باشد تا پیدا بشود صاحبش. چون دارد که عن رجل کان له علی رجل حق، بگوییم به نحو ودیعه پیشش بوده و این اطلب هم یعنی دست به آن زن، فحص هم نمی خواهد صدقه هم نده، تا صاحبش پیدا بشود. شد شد، نشد هم نشد دیگر. چون در باب ودیعه عرض کردم فرق می کند با باب لقطه و باب مفقود و با باب مجهول المالک. اینها ابواب مختلفی هستند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين